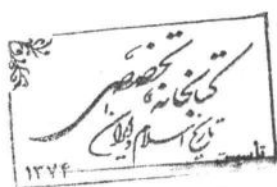


مائوئیسم و حزب توده

حزب توده

سقوط حزب توده از رویونیسم
خروشچی تا رویونیسم چینی

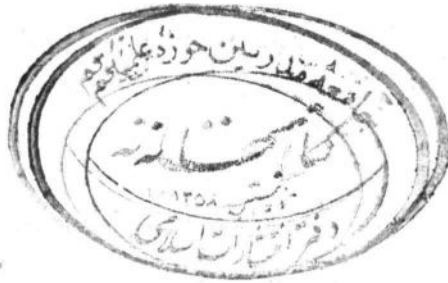
مائوئیسم و حزب توده



حزب کار ایران

فهرست

۱	مقدمه
۳	رویزیونیسیم
۶	جابجا کردن تضادها
۹	مسئله استالین
۱۷	مائوتسه دون
۱۹	مسئله تیتو و یوگسلاوی
۲۲	تزام شدن و در نتیجه تغییر ماهیت امپریالیسم
۲۷	تقسیم جهان
۳۲	نفی دیکتاتوری پرولتاریا یا آشتی طبقاتی
۴۲	حزب توده و خمینی



مقدمه

حزب توده ایران بعد از در غلطیدن در منجلاب رویزیونیسم ، همچون احزاب همپراز خود تبدیل به گروهی در خدمت سرمایه داری جهانی گردید . منتهی سقوط حزب توده ایران با ویژگی های خاصی همراه است زیرا که رهبری رویزیونیست حزب تماما در کشورهای شرق زیر نظر مستقیم عمال شوروی قرار داشته و همچنین تمامی اعضای این حزب در این کشورها هر کدام بنوعی تحت فشارهای رهبری تسلیم شده قرار می گیرند و هر آنچه این فشارها و خیانت ها آشکار می گردد ، کادرهای حزبی مقیم نیز در اکثریت خود به فکر زندگی شخصی و در نتیجه دوری از مبارزه را برمی گزینند . سقوط رهبری و افراد حزب توده در کشورهای شرق تا درجه تبدیل شدن آنان به عناصری برای خدمت به سازمان های پلیسی شوروی خلاصه می شود .

ولی آن چه مسلم است دستگاهی بنام حزب توده نگه داشته می شود و رادیویی نیز به آن ها تعلق می گیرد . فعالیت این حزب کاملا در کنترل محافل شوروی بوده است و سیاست های این حزب فقط با میزان الحاراه سیاست شوروی

در عرصه جهان مطابقت دارد. برای این حزب و رهبریش جز خدمت به هیات حاکمه شوروی چیز دیگری مطرح نیست. حزب توده ظاهراً مخالف رویزیونیسم چینی است ولی در عین حال از لحاظ عقیدتی با وی در تطابق کامل قرار دارد. او مخالفین خود را اینجا و آنجا، مائوئیست معرفی می کند. زیرا اختلافات شوروی و چین بر اثر رقابت بر روی هژمونی جهانی با شدت ادامه دارد. حزب توده تا حال روشن نساخته است که چه اختلاف ایدئولوژیکی با رویزیونیسم چینی دارد؟ رهبری حزب توده را با این مسائل کاری نیست. او برای پیشبرد مقاصد خود حربه زنگ زده ای بنام مائوئیسم پیدا کرده است و می خواهد با آن به سر دیگران بگوید ولی هیچگاه روشن نساخته است که مائوئیسم چیست. "نفی انقلاب"، "نفی دیکتاتوری پرولتاریا"، "تغییر ماهیت امپریالیسم"، جزء لاینفک این رویزیونیسم است. آیا حزب توده تا حال غیر از این نظریات عمل کرده است. برای اینکه بتوانیم در این زمینه خدمتی دیگر به جنبش کمونیستی ایران کرده باشیم جزوه حاضر را که حاوی اسناد زنده ای هستند در دسترس علاقمندان قرار می دهیم. مسلماً کمیته مرکزی حزب توده ایران دوباره ما را بباد فحش و ناسزا خواهد گرفت.

رویزیونیسم

بزرگان مارکسیسم ، رویزیونیسم را به معنای روند بورژوایی در درون جنبش کارگری بیان می کنند . این روند در اصول اساسی مارکسیسم بدون هیچگونه محملی عینی تجدید نظر می کند ، این اصول را نفی می کند ، آن را تحریف می کند و محتوای انقلابی و اساسی تعالیم مارکسیستی را از بین می برد . رویزیونیسم سعی دارد سلاح برنده طَبَقَه کارگر را کند و کندتر سازد و در احکام و اصول مارکسیسم - لنینیسم تجدید نظر نماید . رویزیونیسم که نفی اصول جهان بینی پرولتاریاست مستقیماً طَبَقَه کارگر را از سلاح تئوریک خود محروم نموده و در نتیجه به سرمایه داری خدمت می کند . مارکسیسم - لنینیسم علم است و همراه با تکامل زندگی و رشد جامعه و پیدایش پدیده های نوین ، مرتباً غنی تر می شود و تکامل می پذیرد . قابلیت زندگی و وثیقَه پیروزی مارکسیسم در همین خلاقیت آن ، رابطه آن با تکامل جامعه و تعمیم تجربیات جنبش جهانی کارگری و آخرین دستاوردهای دانش نهفته است . همانطور که مارکس و انگلس و سپس لنین و استالین بگرات خاطر نشان ساخته اند ، جهان بینی

پرولتاریا و سوسیالیسم علمی، یک علم خلاق است، دگم نیست، یعنی نباید آن را همانند فرمول های آیه وار لایتنیر در همه شئون و زمینه ها و در همه شرایط بکار بست.

جنبش کارگری جهانی در تاریخ مبارزات خود بارها و بارها از درون مورد تهاجم جریانات بورژوایی قرار گرفته است و همیشه تئوری مارکسیسم، این سلاح برنده طبقه کارگر، مورد تهاجم و حملات رویزیونیسم قرار می گیرد. لنین به درستی می گوید که:

" عناصر ضد انقلابی، دشمنان شرور زحمتکشاند، زیرک، دانا، با تجربه اند، با صبر و حوصله تمام منتظر لحظه مناسبند تا توطئه ای برانگیزند. نسبت به این دشمنان زحمتگشان باید روش بی امان داشت "

(کلیات بزبان روسی - لنین - جلد ۳۹، صفحه ۱۵۵)

اولین نماینده رویزیونیسم در جنبش سوسیال دموکراسی طبقه کارگر، برنشتاین آلمانی در حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. وی در اصول و احکام اساسی مارکسیسم تجدید نظر کرد و در نتیجه، سازش با بورژوازی را از طبقه کارگر خواستار شد. بعد از او کائوتسکی یکی از چهره های برجسته رویزیونیسم اروپا می باشد، او معتقد است که می شود توسط قراردادهایی بین کاپیتالیستها از جنگ و تجاوز به دیگری جلوگیری کرد، به گفته لنین کائوتسکی "در واقع سیاست را از اقتصاد جدا می کند". بلاخره کائوتسکی و شرکای رویزیونیست، معتقد براه پارلمانتاریسم می شوند و عقیده مندند که در زیر چتر "آزادیهای دموکراتیک" بورژوازی می توان با مسالمت قدرت را بدست گرفت.

رویزیونیسم سوسیال دموکراسی، در آن زمان مارکسیسم را در حرف قبول داشتند ولی در عمل و در زیر پوشش جملات بظاهر مارکسیستی، اصول اساسی آن را رد می کردند. آن ها برای توجیه نظرات خود ادعا داشتند که اصول اساسی مارکسیسم دیگر کهنه شده است و با شرایط زمان نمی خواند! بدین وسیله آموزش مارکسیسم را که تنها راه تحول بنیادی جامعه و استقرار سوسیالیسم است

از محتوای انقلابی خود خالی می کنند :

نفی ضرورت انقلاب و انتقال قدرت بدست پرولتاریا ، نفی نقش رهبری کننده حزب مارکسیستی - لنینیستی ، نفی مبارزه طبقاتی ، نفی اصول انترناسیونالیسم پرولتری ، نفی اصول دیکتاتوری پرولتاریا ، نفی ماهیت امپریالیسم و نفی ساختمان حزب بمثابه سازمانی که با وحدت ایدئولوژیک و سازمانی همراه است ، همه این ها ثمره و نتایج رویزیونیسم هستند .

رویزیونیستها از مبارزه طبقاتی صحبت می کنند ولی چگونگی حل آن را در چارچوب نظام حاکمه بورژوازی می دانند ، این همان چیزی است که بورژوازی نیز دائما اعلام می دارد و سعی بر این دارد تا حکومت و هیات حاکمه را از جامعه مجزا ساخته و به اصطلاح دولت و قانون نگهبان همگان را تبلیغ نموده و در دستور کار خود قرار می دهد . از نقطه نظر فلسفی ، رویزیونیسم در اصول دیالکتیک تجدید نظر می کند و اسلوب متافیزیکی را جانشین آن می سازد رویزیونیسم تبدیل تغییرات کمی به تغییرات کیفی را نفی می کند ، زیرا که این اصل دیالکتیک عقیده مند است "تغییرات کمی آرام انجام می گیرد و در نقطه معینی به طور جهشی (انقلابی) تبدیل به تغییرات کیفی می شود" . این همان چیزی است که رویزیونیستها نمی توانند آن را بپذیرند . آن ها معتقدند که با تغییرات کمی و آرام ، بدون گذار از مرحله جهش (انقلاب) می توان به تغییرات کیفی رسید . این نظر رویزیونیستها همان شالوده فکری راه پارلمانتاریسم است . آن ها با شرکت در انتخابات با این خواستگاه فکری عمل می کنند که "با شرکت در انتخابات می توان اکثریت را بدست آورد و با در دست داشتن اکثریت "قانونا" می توان عمل کرد" .

در بحث مربوط به رویزیونیسم یک نکته دیگر را هم باید خاطر نشان ساخت و آن اینکه تجدید نظر طلبی که در احکام و اصول مارکسیسم - لنینیسم صورت می گیرد ، یعنی رویزیونیسم ، در جهت منافع بورژوازی و انصراف از انقلاب اجتماعی ، گرنش و تسلیم و رضا در مقابل سیر خود بخودی است و

و خلاصه در جهت اپورتونیسم و و فرمیسم است .

جابجا کردن تضادها

لنین ، تجدید نظر طلبان (رویزیونیستها) را عمال بورژوازی در درون جنبش کارگری می نامد ، از این جهت که آن ها در راه اصول و احکام و تئوری مارکسیستی سفسطه و نیرنگ بکار می برند ، از آن جمله است جابجا کردن تضادها . مارکسیست - لنینیستها بر این اعتقادند که در عصر گذار سرمایه داری به سوسیالیسم ، تضاد مابین پرولتاریا و بورژوازی ، تضادی است اساسی و ریشه ای که در تکامل و شکل گیری سایر تضادهای جامعه اثر قاطع خود را دارد ، بطوریکه تضادهای دیگر را فقط با در نظر داشت این تضاد (پرولتاریا بسا بورژوازی) و فقط در این چارچوب و تأثیرات آن می توان تجزیه و تحلیل کرد . مارکسیست - لنینیستها تئوری انقلابی خود را بر پایه شناخت چهار تضاد اساسی جهان بنا می نهند که عبارتند از :

- تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در درون کشورهای سرمایه داری و

امپریالیستی و رویزیونیستی

- تضاد میان خلق های ستمدیده و امپریالیسم

- تضاد درون جبهه کشورهای امپریالیستی و گروههای انحصاری

- تضاد میان دو نظام متضاد ، نظام سوسیالیستی و نظام سرمایه داری

بدون شناخت این تضادها و نتیجه عملی مرتبط بر آن ، نمی توان در

تحول جامعه انسانی ، بسوی سوسیالیسم نقش تعیین کننده داشت . از این جهت

مارکسیسم - لنینیسم هیچگاه از تضادهای نامبرده ، یکی را مطلق نمی کند و

به جای تضادهای دیگر قرار نمی دهد و یا تضادهای دیگر را ندیده نمی گیرد

و از اهمیت آن ها نمی گاهد .

آنچه که مسلم است تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی ، تضاد بین خلق های

تحت ستم و امپریالیسم و بین سوسیالیسم و سرمایه داری دقیقاً عمیق ترین تضادها هستند. در صورتیکه تضاد مابین امپریالیست ها و رویزیونیست ها در حقیقت تضاد درون دشمن هستند و در درجه دوم قرار داشته و استفاده از آن ها فقط بخاطر کمک به پیشرفت انقلاب است، یعنی کمک به جنبش های آزادیبخش و کمک به پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی.

از چهار تضاد مذکور در فوق، دو تضاد یعنی تضاد پرولتاریا با بورژوازی (کار و سرمایه) و تضاد خلق های ستم دیده با امپریالیسم، برای انقلاب و آزادی خلق های تحت ستم از اهمیت ویژه ای برخوردارند و تضاد اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم در جهت دو تضاد بالا اهمیت بسزایی دارد بطوریکه لنین تضاد مابین دو اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم، بورژوازی جهانی را چنین توصیف می کند: "وجود جمهوری شوراها در کنار دول امپریالیستی، برای یک مدت طولانی غیر قابل تصور است، عاقبت الامر یکی از آن ها باید بر دیگری پیروز شود"، پس تضاد بین اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم، تضادی بصورت مرگ و زندگی است.

رویزیونیستهای معاصر، از آن جمله رویزیونیستهای شوروی (خروشچف) برای آن که بتوانند محملی تئوریک برای تزه های رویزیونیستی خود بترشد، یکی از تضادها را (تضاد بین اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم) را بدون رابطه دیالکتیکی با تضادهای دیگر عمده کردند. آن ها اعلام داشتند در اثر "تغییر تناسب قوا بسود سوسیالیسم" در جهان تغییرات شگرفی بوجود آمده است که می بایست "همزیستی مسالمت آمیز" دو اردوگاه را در محور مبارزاتی خود قرار داد. پراودا می نویسد:

"همزیستی مسالمت آمیز هدف اصلی و استراتژی ماست. . . . همزیستی مسالمت آمیز خصلت جدید روابط بین المللی است، خصلتی که باید برای همه ملت ها آزادی و استقلال تامین کند."

(پراودا - ۱۵ ژانویه ۱۹۶۲)

رویزیونیست های شوروی از این جهت تضاد مابین اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم را عمده کردند تا بتوانند نظریات شوونیستی و امپریالیستی خود را تئوریزه نموده و ماهیت تجاوزگرانه امپریالیست ها را پرده پوشی کنند. در واقع معجزه "تغییر تناسب قوا بسود امپریالیسم" را اینگونه توجیه کردند که امپریالیست ها مثل سابق نیستند، تا همکاری با امپریالیسم جهانی را پایه تئوریک دهند. آن ها به ملت ها اعلان کردند که خصلت روابط بین المللی فقط در چارچوب "همزیستی مسالمت آمیز" امپریالیسم با شوروی قابل حل و فصل است. باید این را یادآوری نمود که شوروی خود را در رهبری اردوگاه سوسیالیسم می دانست.

از طرف دیگر مائوئیستها (رویزیونیستهای چینی) برای توجیه تئوری رویزیونیستی خودمحمل دیگری یافته و یکی دیگر از تضادهای اساسی جهان را عمده ساختند. آن ها با آوردن تز "سه جهان" استدلال کردند که جهان سوم موتور انقلاب جهانی می باشد. در واقع با این تئوری نقش اساسی تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی را مخدوش ساختند و بخاطر رقابت با رویزیونیست های خروشچفی منکر وجود اردوگاه سوسیالیسم شدند. رویزیونیست های چینی با علم کردن تضاد بین خلق های ستمدیده و امپریالیسم، خود را در رأس کشورهای ستمدیده قلمداد کردند. در واقع رویزیونیستهای چینی برای پیدا کردن محمل تئوریک بظاهر مارکسیستی همان روشی را در پیش گرفتند که خروشچف و شرکاء با علم کردن تضادهای بین اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم اتخاذ نمودند. رویزیونیستهای چینی در تحلیل "تئوری سه جهان" امپریالیست های اروپایی را در "جهان دوم" قرار دادند و بدون توجه به خصلت امپریالیستی این دولت ها، آن ها را متحد طبیعی "جهان سوم" تلقی کرده و بلاخره در قسمت "جهان اول" یعنی دو ابرقدرت آمریکا و شوروی، امپریالیسم آمریکا را بمثابة امپریالیستی که در حال افول است ارزیابی نمودند که نتیجه عملی آن در حقیقت همان "تز مسالمت آمیز" خروشچفی بود که

میتوان با امپریالیستهای جهان از در صلح و آشتی درآمد. رویزیونیستهای چینی بدین سبب تضاد خلقهای ستمدیده با امپریالیسم را مطلق کردند تا بتوانند همسان رویزیونیستهای خروشچیفی نظریات شوونیستی خود را تئوریزه کنند و مسلماً در این تزه‌های رهبری چینی، همیشه چین خود را سردمدار "دنیای سوم" و کشورهای ستمدیده میدانست. یک تعمق کوتاه در این دو نظریه بسادگی روشن میکند که این دو گروه همکاری طبقاتی را بجای مبارزه طبقاتی موعظه میکنند.

مسئله استالین

رفیق استالین باتفاق لنین کبیر یکی از پرچم داران انقلاب پرولتری در مقیاس جهانی هستند. اصولیت استالین و دفاع قاطع او از مارکسیسم - لنینیسم باعث شد دشمنان مارکسیسم یکی پس از دیگری از صفوف حزب بلشویک اخراج گردند تروتسکی این عنصر خائن بورژوازی که به قصد کودتا در درون حزب فعالیت داشت در اثر تیز بینی استالین و تحت رهبری او افشاء شد و همدستان دیگر وی نیز یکی پس از دیگری در عرصه مبارزاتی افشاء شدند. رفیق استالین دوست وفادار لنین و ادامه دهنده کبیر راه اوست. سخنرانی تاریخی استالین بمناسبت مرگ لنین در دومین گنگره شوراهای کل اتحاد شوروی بتاريخ ۲۶ ژانویه ۱۹۲۴ فراموش نشود است او میگوید:

"رفقا، ما کمونیستها مردمی از سرشت ویژه ایم. از مصالح خاص برش یافته ایم. کسانی هستیم که سپاه سردار بزرگ پرولتاریا، سپاه لنین را تشکیل میدهیم. هیچ افتخاری بالاتر از تعلق باین سپاه نیست. . . . هنگامیکه رفیق لنین ما را ترک میکرد بما وصیت کرد که نام بزرگ عضویت حزب را بلند و پاکیزه نگاه داریم. سوگند

یاد میکنیم بتو، رفیق لنین که ما این وصیت تو را با شرافت انجام
دهیم .

هنگامیکه رفیق لنین ما را ترک میکرد بما وصیت کرد که یگانگی حزب
را مانند مردمک چشم حفظ کنیم . سوگند یاد میکنیم بتو، رفیق
لنین که این وصیت تو را هم با شرافت انجام خواهیم داد .
هنگامیکه رفیق لنین ما را ترک میکرد بما وصیت کرد که دیکتاتوری
پرولتاریا را حفظ کرده و مستحکم سازیم . سوگند یاد میکنیم بتو،
رفیق لنین ، که از نیروی خود دریغ نخواهیم داشت تا این وصیت
تو را هم با شرافت انجام دهیم . "

رفیق استالین برای انترناسیونالیسم پرولتری اهمیت و ارزش
فراوانی قائل بود از این رو بود که امپریالیستهای جهان همیشه و هرزمان چه در
دوران حیات وی و چه بعد از مرگش از وی تنفر بی پایان دارند . امپریالیسم
جهانی بعد از حملات و جنگهای علنی با کشور شوراها هربار ضعیف تر از سابق
از میدان جنگ بدر رفت وجود کشور شوراها وجود رهبری حزب بلشویک و وجود
شخص استالین در رهبری چنین حزب و دولتی ، تهدید مستقیم جهان
امپریالیستی بود . استالین عقیده داشت که سوسیالیسم در یک کشور بخودی
خود هدف نیست کشور شوروی در آن دوران نقش خود را بمثابه پرچمدار انقلاب
جهانی با سربلندی و افتخار انجام داد و در نزد پرولتاریا و خلقهای جهان
مقامی والا و ارجمند یافت در این باره رفیق استالین بمناسبت مرگ لنین چنین
میگوید :

" کشور ما که در اقیانوس دولتهای بورژوازی احاطه شده همچون صخره
عظیمی بر پای ایستاده است . امواج از پی امواج روی آن غلطیده به
غرق شدن و سائیده شدنش تهدید مینماید . ولی این صخره همچنان
خلل ناپذیر برجای مانده است . نیروی آن در چیست ؟ نیروی آن
تنها در این نیست که کشور ما بر اتحاد کارگران و دهقانان استوار

است و تجسمی است از اتحاد ملیتهای آزاد و دست نیرومند ارتش سرخ و نیروی دریائی سرخ از آن دفاع مینماید. نیروی کشور ما، استحکام آن واستواری آن دراین است که در قلوب کارگران و دهقانان تمام جهان حس همدردی ژرف و پشتیبانی خلل ناپذیری نسبت بآن وجود دارد. کارگران و دهقانان جهان میخواهند، جمهوری شوراها را به مثابه تیری که از دست صائب رفیق لنین بسوی اردوی دشمنان رها شده است، به مثابه تکیه‌گاه امیدواریهای خود برای خلاصی از زیر بار ظلم واستثمار و بمثابه رهنمای صحیحی که راه خلاصی را به آنان نشان میدهد حفظ نمایند. آنها میخواهند آنرا حفظ نمایند و نخواهند گذارد که ملاکان و سرمایه‌داران منهدمش سازند نیروی ما دراین است. نیروی زحمتکشان تمام جهان در این است و ضعف تمام جهان نیز در همین است.

لنین هیچگاه به جمهوری شوراها بمنزله کمال مطلوب نگاه نمیکرد. او همیشه آنرا به منزله حلقه ضروری برای تقویت جنبش انقلابی در کشورهای باختر و خاور و به منزله حلقه ضروری برای تسهیل پیروزی رنجبران تمام جهان بر سرمایه مینگریست لنین میدانست که فقط این گونه فهم مطلب است که نه تنها از نقطه نظر بین المللی، بلکه از نقطه نظر بقاء خود جمهوری شوراها نیز صحیح میباشد. . . .
هنگامیکه رفیق لنین ما را ترک میکرد بما وصیت کرد که باصول بین المللی کمونیستی وفادار باشیم. سوگند یاد میکنیم بتورفرفیق لنین، که ما از جان خود دریغ نخواهیم داشت تا اینکه اتحاد رنجبران همه جهان یعنی انترناسیونال کمونیست را مستحکم سازیم و بسط دهیم."

استالین تا آخرین دم حیاتش از ارثیه لنین پشتیبانی کرده ام اکنون روشن است که استالین مظهر مارکسیسم - لنینیسم، تجسم ساختمان سوسیالیسم

و دیکتاتوری پرولتاریا بود. تا وی بود ساختمان سوسیالیسم هرروز پیش و بیشتر میرفت دیکتاتوری پرولتاریا محکم و استوار بر پا بود، مارکسیسم - لنینیسم بلامنازع در جنبش کمونیستی جهانی تسلط داشت. اگر هم اینجا و آنجا نطفه‌هایی از رفرمیسم بروز میکرد در برابر صخره عظیم مارکسیسم - لنینیسم از پای در میآمد.

جانشینان وی که با سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا و با مارکسیسم لنینیسم سر سازگاری نداشتند، مبارزه برای محو سوسیالیسم و دست آوردهای حزب بلشویک آغاز کردند. اما طرد بی پرده و آشکار مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم را برای حفظ موقعیت خود و برای نفوذ در کشورهای عقب افتاده مناسب ندانستند و از این رو بود که کار را از حمله به استالین و به بهانه "مبارزه با گیش شخصیت استالین" از گزارش نهائی خائن بیمانند، خروشچف به کنگره بیست حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی آغاز کردند، البته نهان از احزاب کمونیستی و گارگری و لی آشکار برای آمریکائیان (درست توجه کنیم قبل از اینکه گزارش در اختیار احزاب برادر قرارگیرد در مطبوعات آمریکا به چاپ رسید!!)، نیروهای سیاه امپریالیسم که تحول عمیقی را در اتحاد شوروی میدیدند، از شادی در پوست نمی گنجیدند. زیرا تمام مساعی این نیروها برای بر انداختن سوسیالیسم در طول قریب چهل سال در برابر اراده آهنین استالین درهم شکسته بود. و حال بدون بسیج سربازان ۱۴ کشور امپریالیستی، بدون بسیج نیروهای فاشیستی، کاری که حتی آلمان هیتلری نیز نتوانسته انجام دهد بدست خروشچف خائن و همدستانش به نقش "اسب تروا"ی امپریالیستها، دژ سوسیالیسم را از داخل تصرف نمودند. اکنون تحول عمیقی در اتحاد شوروی صورت میگرفت، دولتی روی کار آمد که بیخون دل کنار میآمد و انهدام سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا و برچیدن بساط تئوری مارکسیسم - لنینیسم اکنون از درون سوسیالیسم و بدست خائنین به سوسیالیسم جامه عمل میپوشید. در عوض مارکسیست - لنینیست ها از همان آغاز گزارش نهان و علنی کنگره بیستم

را نپذیرفتند و با آنها به مبارزه برخاستند. مسئله استالین یعنی تجربه ساختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، مسئله یک حزب واحد نبود، مسئله استالین مسئله تمام جنبش کمونیستی و تئوری انقلابی بود و یک حزب و بدتر از آن یک فرد و یا چندتن خائن نمیتوانستند خودسرانه در آن تصمیم بگیرند. اما خائنین را با انقلاب و تئوری انقلابی، با تجربه دیکتاتوری پرولتاریا کاری نبود. هدف آنها برانداختن سوسیالیسم و احیاء سرمایه‌داری بود که متأسفانه بدان دست یافتند.

استالین با نگارش آثار گرانمایه و جاویدان نظیر " اصول لنینیسم " و " درباره مسائل لنینیسم " بر اساس و احکام لنین ثابت کرد که برخلاف نظریه انقلابی نمایان خرده بورژوازی هراس زده، طبقه کارگر روسیه میتواند ساختمان سوسیالیسم را در محاصره سرمایه‌داری، با تکیه بر توده دهقانان زحمتکش استوار سازد. صنعتی کردن کشور با تکیه بر نیروی خود، سوسیالیستی کردن کشاورزی، بر انداختن استثمار فرد از فرد، مستقر ساختن جامعه سوسیالیستی با اقتصاد نیرومند و قوای دفاعی و امنیتی دشمن شکار، در اجرای نخستین وظیفه لنینیستی، تحت رهبری استالین به صورت عمل درآمد. لنین بزرگ میگفت:

" آن لشکر کشی که ما بر ضد سرمایه‌داری در پیش گرفته‌ایم میلیونها مرتبه از دشوارترین لشکرکشی نظامی دشوار تر است " ولی چه کسی میتواند اعتراف نکند که این " لشکرکشی " در اتحاد شوروی تحت رهبری شاگرد لنین، استالین به پیروزیهای درخشان و بیمانند رسیده بود. استالین در ۱۹۳۱ در پاسخ نویسنده‌ای که نقش تاریخی او را ستود بسادگی گفت:

" من فقط شاگرد لنینم، و هدف زندگانیم این است که شاگرد شایسته او باشم " و تاریخ گواهی داد که او یعنی استالین، شاگرد شایسته، شاگرد کبیرلنین بود.

مارکسیست - لنینیستهای تمام جهان، استالین را پرچم خود در مبارزه با رویزیونیسم معاصر میدانند. از این رو بود که گزارش "مخفی" خروشچف به کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی راهمگی رد کردند. در راس این نیروها حزب کار آلبانی به رهبری رفیق انورخوجه، مارکسیست - لنینیست گبیر چون صخره سنگینی در مقابل امواج خروشان رویزیونیسم خروشچفی قد برافراشت و ضربات قاطعی بر رویزیونیسم جهانی وارد ساخت و اعلان کرد:

"دفاع از پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم، مبارزه بر علیه رویزیونیسم و تقویت هشیاری، در زمره وظایف اساسی حزب کار آلبانی است."

همچنین بتمام کمونیستها و زحمتگشان سفارش کرد که مبارزه بر علیه رویزیونیسم در درجه اول قرار دارد:

"در شرایط کنونی مبارزه در عرصه ایدئولوژیک در مقام اول قرار دارد."

"انورخوجه"

حزب کار آلبانی روشن ساخت که مبارزه با "گیش شخصیت استالین" - یا "اشتباهات او" - یا "استالینیسم" در واقع مبارزه‌ای است با مارکسیسم - لنینیسم، مبارزه‌ایست به منظور تدارک زمینه برای این امر که مشی اپورتونیستی و رفرمیستی را در کلیه احزاب کمونیستی کارگری به جای مشی انقلابی بنشانند و رویزیونیستها را بر راس آن احزاب بگذارند. پلنوم حزب کار آلبانی بتاريخ ۳ فوریه ۱۹۵۷ در تیرانا در مورد مسئله استالین چنین تصمیم گرفت:

"آنطور که همه میدانند استالین مارکسیستی بزرگ بود و پس از مرگ لنین در برابر کلیه دشمنان و کلیه رویزیونیستها به دفاع از مارکسیسم - لنینیسم برخاست و سهم گرانقدری در تکامل بعدی این علم ایفاء کرد."

رفیق انورخوجه در سخنرانی خود در کنفرانس ۸۱ احزاب کمونیستی و کارگری که در نوامبر ۱۹۶۱ در مسکو تشکیل شد چنین گفت:

"حزب کار آلبانی ... به صحت محکومیت رفیق استالین که با

این شیوه‌ها و شکلها صورت گرفته است اعتقاد نداشته و هرگز نخواهد داشت...

حزب کار آلبانی برآنست که منصفانه نیست، پذیرفتنی نیست، مارکسیستی نیست، که نام و آثار کبیر استالین از سراسر این دوران حذف شود، آنطور که حال شده است. وظیفه ماست که از آثار پربار و جاویدان استالین دفاع کنیم. هرکس از آن دفاع نکند اپورتونیست و فرومایه است"

رهبری مارکسیست - لنینیست های جهان و در راس آن حزب کار آلبانی و تحت رهبری مارکسیست - لنینیست کبیر، نور خوجه به مبارزه بی امان بر علیه رویزیونیسم جهانی دست زدند و رفیق استالین را که تکامل دهنده احکام لنین درباره حزب پرولتری و رل رهبری آن در انقلاب پرلتری و همچنین در ساختمان سوسیالیسم بود مدافعه کردند.

کشور شوراهای تحت رهبری استالین با تکیه بر حکم لنینیستی که تضاد میان امپریالیستها ممکن است کمک مهمی برای انقلاب باشد، حداکثر استفاده را از این تضاد کرد و کشور شوراهای را از بزرگترین جنگ جهانی پیروز و سربلند بیرون آورد و انقلاب را در یک سلسله از کشورها برانگیخت. استالین، انترناسیونال سوم را که بدست لنین بنیانگذاری شد رهبری کرد و در مواضع لنین نگه داشت و گسترش و استحکام بخشید. در این دوره بود که احزاب مارکسیستی لنینیستی رشد و قوام یافتند و بسیاری از آنها در نبردهای بزرگ بر علیه امپریالیسم و در جنگ ضد فاشیستی سهم خطیری ادا کردند.

بیهوده نیست که خائنان رویزیونیست شوروی حمله بر مواضع اساسی مارکسیسم - لنینیسم و ساختمان سوسیالیسم در شوروی را با حمله به استالین آغاز نهادند، بیهوده نیست که امپریالیستها و چاکران رنگارنگشان نسبت به استالین و خاطره او اینهمه کینه ورزیدند.

از کنگره بیست و نهم از کنگره ۲۲ حزب کمونیست شوروی به بعد حملات

علیه استالین صورت آشکار و علنی بخود گرفت . احزاب رویزیونیست هم به دنبال " رهبر کبیر" خود خروشچف شتافتند . در این میان رویزیونیستهای حزب توده ایران نیز از هم گنان خود عقب نماندند . چه دشنامها و ناسزاهائیکه نثار این مرد بزرگ نکردند . چه کلمات اهانت آمیزی که درباره وی بر زبان نیاوردند خروشچف را بلقب " کبیر" ملقب ساختند و درگفته‌ها و نوشته‌های خود مقام او را به عرش رساندند . ولی استالین را " چنگیز" قرن بیستم نامیدند .

ولی مارکسیست - لنینیست های ایرانی در کمیته مرکزی حزب توده به رهبری رفیق قاسمی (صدر افتخاری حزب کمونیست کارگران ودهقانان ایران) و در قسمت پایه های حزبی برهبری رفقای صدیق به دفاع از کمونیسم برخاستند و از اردوگاه رویزیونیستها جدا شدند . ۹۰٪ کادرهای حزبی از کمیته مرکزی حزب توده جدا شدند . رفیق قاسمی از جمله رفقای نادر جهانی است که با شهامت و شجاعت در پلنوم کمیته مرکزی حزب توده (تشکیل شده در مسکو) اعلام داشت که خروشچف رویزیونیست است . او تنها کسی از کمیته مرکزی حزب توده بود که به " مبارزه با گیش شخصیت استالین" رای مثبت نداد .

استالین قریب شصت سال از زندگی خود را در مبارزه با آرمانهای والای طبقه کارگر گذرانید و شاگرد و همکار لنین بود . همراه لنین انقلاب اکتبر را رهبری کرد و به پیروزی رسانید در پیروزی کشور جوان شوراهای علیه امپریالیست های مداخله گر ، در پیروزی بر مشکلات درونی کشور نقش موثری ایفا کرد پس از لنین کار دشوار و بیسابقه ساختمان سوسیالیسم را در کشور واحد و در احاطه کامل سرمایه داری با موفقیت انجام داد . از جنگ با آلمان هیتلری که متضمن نجات بشریت از یوغ فاشیسم بود مظفر و منصور بیرون آمد و به مارکسیسم - لنینیسم عمیقا وفادار بود و آنرا با احکام نو غنی ساخت .

این گفته وی را که:

"من شاگرد لنینم و هدف زندگانیم این است که شاگرد شایسته"

اوباشم " به ثبوت رساند .

همچنین گفتار رفیق انور خوجه، این مارکسیست بزرگ و معلم پرلتاریای جهان کاملاً در باره دفاع از استالین صدق میکند :

" وظیفه همه ماست که از آثار پر بار و جاویدان استالین دفاع کنیم . هرکس از آن دفاع نکند اپورتونیست و فرومایه است "

رویزیونیستهای شوروی و در راس آنها دارودسته خروشچف برای تحکیم موقعیت طبقاتی خودشان در کنگره ۲۰ شوروی با براه انداختن جارو جنجال بر سر مسئله "گیش شخصیت استالین " حملات ناجوانمردانه‌ای بر رهبری کبیر پرلتاریای جهان آغاز کردند . در واقع نتایج این کنگره رویزیونیستی بود که تهاجم بر علیه جنبش کارگری را پی ریزی نمود .

مائوتسه دون

مائوتسه دون مقاله‌ای در ۲۵ آوریل ۱۹۵۶ یعنی دو ماه پس از برگزاری کنگره رویزیونیستی بیستم حزب کمونیست شوروی نوشت که در آن حملات ناجوانمردانه‌ای را در زیر پوشش اشتباهات استالین اظهار داشت :

" در گذشته، زمانیکه دگماتیستها بسرکردگی وان مین بر مصدر کار بودند حزب ما در این مسئله مرتکب اشتباه گردید که جانب بد سبک کار استالین را اختیار نمود "

(ده مناسبات مائو)

باز در همانجا :

" ماجراجویی چپ وان مین در اواخر دومین جنگ داخلی انقلابی و فرصت طلبی راست او در اوائل جنگ ضد ژاپنی هر دو از استالین منشاء بر گرفتند . در دوران جنگ آزادی بخش ، استالین ، در

آغاز بما اجازه نمیداد که انقلاب را به پیش رانیم . "

باز همانجا :

" هنگامیکه جنگ آغاز شد نیمی به ما اعتماد داشت که پیروزی ما ،

پیروزی نوع تیتوست "

مائوتسه دون برای حمله به گلکتیوهای کشاورزی که یکی از دست آوردهای

ساختمان سوسیالیسم در دوران استالین است چنین نظر میدهد :

" اتحاد شوروی تدابیری اتخاذ کرده است که بسیار شدید دهقانان

را میدوشد . . . از مرغ میخواهید که تخمهای بیشتری بگذارد ولی

دانه باو نمیدهید "

(ده مناسبات)

مائوتسه دون برای اینکه نظریات دارودسته خروشچف را درباره قساوت قلب

استالین و اعدامهای ضد انقلابیون دوران استالین را صحه گذارد ، در این نوشته

خود چنین میآورد :

" چه نوع آدمهائی را نمیکشیم ؟ ما آدمهائی مثل هوفنگ ، پان هان

تین ، چائوتئوشی یا حتی جنایتکاران جنگی اسیری چون امپراطور

پوئی وکان شه رانمیکشیم . . . آنها را نمیکشیم نه بخاطر اینکه

مستحق کشتن نیستند ، نه ، نکشتن آنها بدان علت است که از آن

ما را سودی حاصل نمیشود اگر یکی از این جنایتکاران را بکشیم ،

باید دومی و سومی را ، که بطور مقایسه‌ای جنایاتشان کمتر نیست را

هم کشت "

(از ده مناسبات)

یک مقایسه کوتاه در نظریات خروشچف و مائوتسه دون نسبت به استالین

فرقی بین رویزیونیسم خروشچفی و مائوئیستی نمیتوان یافت .

رویزیونیستهای حزب توده ایران در پیروی از رویزیونیستهای چین و شوروی

مقالاتی در ارگان های خود بر علیه استالین نگاشته ، و تا آنجا که میتوانند

به استالین در زیر پوشش مبارزه با کیش شخصیت وی صفحات فراوانی را سیاه کردند. برای نمونه نوشته‌های از آنها را بر علیه دوتن از اعضای کمیته مرکزی برهبری رفیق قاسمی که از استالین دفاع میکرده‌اند میاوریم:

" دوتن انشعابیون، نسبت به استالین وارثیه فکری واسلوب عملی وی در رهبری حزب و دولت نظر مثبت دارند. آنها از همان افشاء کیش شخصیت درکنگره بیستم با آن مخالف بوده اند... توجیه استالین بمعنای توجیه اصل پیشوائی، شیوه تعبد و تحمیل، مطلق کردن مرکزیت بزبان دموکراسی، مطلق کردن اوتوریتیه پیشوا به زیان ابتکار خلق... غیره وغیره آیا میتوان ما بین ستایش استالین و شیوه او دعوی استقلال فکر خویشاوندی معنوی و منطقی جست... "

(مردم شماره ۱۲ - اسفند ماه ۱۳۴۴)

تعمق کوتاهی در مقایسه نوشته‌های کمیته مرکزی و مائوتسه دون در باره استالین همانگونه که مائوتسه دون اسلوب عمل استالین را رد میکند، این آقایان نیز به دنبال آنان روانند.

مسئله تیتو

ترزهای رویزیونیستهای جهان چه در گذشته و چه در حال آشتی طبقاتی را بجای مبارزه طبقاتی موعظه میکنند. دارودسته تیتو در یوگسلاوی از آنجمله کشورهای سوسیالیستی بود که در اثر خیانت رویزیونیستهای تیتوئی این کشور از جرگه اردوگاه سوسیالیسم خارج میشود.

تیتو تئوری " دنیای غیر متعهد " را در مقابل اردوگاه سوسیالیسم گذاشت و در مدت زمان کوتاهی یوگسلاوی به سخنگوی " سوسیالیستی " امپریالیسم بدل شد تیتو در سخنرانی کنگره ۷ " جامعه کمونیستهای یوگسلاوی " اعلام

میدارد :

" ما از آمریکا کمکهای اقتصادی و نظامی که ضروری بود ، دریافت داشته ایم این کمک در زمانی بود که استالین ما را از لحاظ سیاسی ، اقتصادی و نظامی تحت فشار قرار داده بود ، این کمکها باعث شدند که ، بسیاری از مشکلات خود را حل کنیم . "

ویا :

" کندی ریئس جمهور آمریکا در سخنرانی ژوئن ۱۹۶۱ اعلام میدارد که کمک به یوگسلاوی به نفع سیاست آمریکاست .

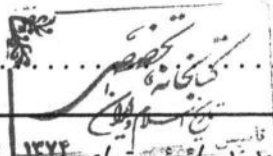
ولی دارودسته^۱ خروشچف برای آنکه بتوانند اعتماد امپریالیسم جهانی را بخود معطوف دارند خود به بلگراد عزیمت و بعدا تیتو را به مسکو دعوت کردند و حتی در مشاوره احزاب برادر در سال ۱۹۵۶ به بهانه " هدایت " تیتوئیست ها براه راست آنها را به مسکو دعوت کردند . رویزیونیستهای خروشچفی تیتو را بعنوان مارکسیست - لنینیست بزرگ که در اثر اشتباهات استالین از خانواده سو سیالیستی دور شده وانمود و مقالات مفصل در باره تکامل سوسیالیسم در پرودا و نشریات حزبی نوشتند . احزاب دیگر از آنجمله حزب توده ایران ، دهها مقاله و تجزیه و تحلیل در دفاع از (جامعه سوسیالیستی) در یوگسلاوی در شرایط کشور یوگسلاوی خود یکی از پدیدههای تکامل مارکسیسم است و در این میان استالین گبیر را بفحش و ناسزا گرفتند .

در همین زمان مائوتسه دون درباره تیتو چنین اظهار نظر کرد :

" این استالین است که درباره تیتو اشتباه کرده است "

ولی وقتیکه اختلاف مائو و خروشچف بخاطر ادعای ارضی چین بر روی قسمتی از سرزمینهای سیبری بالا میگردد و یوگسلاوی در جهت خروشچف قرار میگردد مائو تسه دون تیتو را با هیتلر و چیانگ کایچک مقایسه میکند ولی این فرع جریان است که از حوصله^۲ این مقاله خارج است .

مائوئیست ها در دعوت تیتو به پکن از وی استقبال شایانی کردند و سیاست



"دنیای غیر متعهد" وی را ستودند مائوئیستهای چینی با صراحت اعلام داشتند که "اتحادیه کمونیستهای یوگسلاوی" یک حزب مارکسیستی - لنینیستی است. این در واقع همان چیز است که خروشچف و میگویان انجام دادند آنها اعلام کردند که تیتو یک "مارکسیست - لنینیست" بزرگ است و در یوگسلاوی سوسیالیسم حقیقی ساخته میشود، این همان چیز است که رهبران کمیته مرکزی حزب توده سالهای سال تبلیغ میکنند. آیا این خود یک دلیل مائوئیست بودن حزب توده نیست! نمونه هائی از نوشته های مردم در این زمینه شاید خالی از اهمیت نباشد:

"مردم، حزب کمونیست و دولت یوگسلاوی در جریان ساختمان جامعه سوسیالیستی با دشواریها و مشکلات گوناگونی روبرو بوده و هستند، ولی آنها علیرغم این دشواریها توانسته اند با مبارزه پیگیر خود طی دوران کوتاه بیست سال یوگسلاوی را از یک کشور عقب مانده به سطح یک کشور پیشرفته سوسیالیستی برسانند... ما استقرار حاکمیت خلق را در یوگسلاوی به مردم و جامعه کمونیستها و دولت جمهوری سوسیالیست فدراتیوی یوگسلاوی صمیمانه تبریک میگوئیم و موفقیت روزافزون آنها را در ساختمان سوسیالیسم خواستاریم."

(مردم شماره ۳۳ آذرماه ۱۳۴۶)

باز نویسندگان ارگان مردم برای اینکه دعوی درونی کمیته مرکزی را بتوانند توجیه کنند، حملات خود را به رفیق احمد قاسمی چنین توجیه میکنند:

"احمد قاسمی قریب ۹ صفحه از اظهار نظر خود را اختصاص به مسئله یوگسلاوی میدهد انتقاد او به سیستم موجود در یوگسلاوی در حدود آن اصولی نیست که مارکسیست - لنینیستی میتواند وارد سازد بلکه وی میخواهد ثابت کند که یوگسلاوی یک کشور سوسیالیستی نیست، در آن سرمایه داری احیاء شده، به ایدئولوژی مارکسیستی

پشت کرده است نه فقط پشت کرده است بلکه به آن خیانت ورزیده است و به عامل امپریالیسم مبدل شده است . خلاصه قاسمی تمام استنتاجات سابق استالین . . . را در مورد جمهوری سوسیالیستی با تعصب خاصی تکرار و توجیه میکند . "

تزام شدن و در نتیجه تغییر ماهیت امپریالیسم

رویزیونیستهای شوروی و چینی هرکدام در این مسابقه قرار دارند که به دیگران بفهمانند امپریالیسم جهانی تغییر ماهیت یافته است . رویزیونیستهای شوروی با تز " تغییر تناسب قوا بسود سوسیالیسم " خواستند وضع جهان را چنان توصیف کنند که امپریالیستها دیگر نمیتوانند مثل سابق بیاندیشند . زیرا تناسب قوا در جهان بسود سوسیالیسم است و آنها ناچارند این واقعیت را بپذیرند . از این رو بود که آنها اعلان داشتند :

" آقای آیزنهاور حاضراست که در راه برطرف ساختن تشنج در روابط بین دولتها همکاری کنند "

و یا

" رئیس جمهوری آمریکا دریافته است که عمده در اوضاع کنونی عبارت از تامین صلح در سراسر جهان است . ما در این مورد اختلاف نظری با رئیس جمهوری نداریم . "

و یا اینگه :

" من در هنگام مذاکرات با رئیس جمهور آمریکا حس کردم که او نیز مانند ما در اندیشهء تامین صلح است . "

رویزیونیستهای چینی نیز اعلام داشتند که " امپریالیسم های اروپائی چنان تضعیف شده اند که دیگر نمیتوان آنان را تجاوزگر دانست " و آنانرا

بعنوان (جهان دوم) که میتواند در خدمت انقلاب قرار گیرد توصیف کردند .
و دربارهٔ امپریالیسم آمریکا وضعف وی مائوتسه دون چنین میگوید :
"آمریکا مانند موشی است که در همه جهان در خیابانها گفته میشود
آنرا بکشیم ."

چینیها اعلان میدارند که قدرت امپریالیسم آمریکا در حال افول است .
بیدلیل نیست که نیکسون رئیس جمهوری آمریکا میگفت :
"که ما باید پلی ایجاد کنیم که آنقدر بزرگ تابتواند سانفرانسیسکو
را به پکن متصل سازد ."

روزنامه واشنگتن پست در ماه مه ۱۹۷۲ نوشت :

"الساعه نظر راستها هم برآن است که باید از چین طرفداری گردد ،
آنچه مهم است الساعه وجود چین تهدیدی برای آمریکا نیست . .

و دربارهٔ جزیرهٔ تایوان هم هر دو طرف بصورت سابق موافقتند ."
گارتز در یکی از سخنرانیهای سابق خود خاطرنشان ساخت :

" که دیگر ما خود را از ترس دائمی کمونیسم فارغ ساختیم . نرسی
که در گذشته موجب میگشت که ما بدامان هردیکتاتوری که از
کمونیسم میهراسد پناه ببریم ."

مسافرتهای روسای آمریکا (نیکسون ، کسینجر . . .) به پکن در دوران زندگی
مائوتسه دون و بازدید روسای پکن بعد از مائوتسه دون از آمریکا ، صحت گفتار
گارتز را روشن میسازد " تئوری سه جهان " رویزیونیستهای چینی و تر تغییر
تناسب قوا به سود سوسیالیسم " رویزیونیستهای شوروی ، در واقعیت امر در
خدمت " تغییر ماهیت " امپریالیسم جهانی قرار دارد . منتهمی یکی با بیان
اینکه امپریالیسم جهانی بسر عقل آمده است و دیگری با تز افول قدرت
امپریالیسم ، به ماهیت تجاوزگری و خوی درندگی وی پردهٔ ابهام می کشند .
حزب توده ایران این نوچه رویزیونیست نیز به نوبهٔ خود در خدمت مائوئیسم و
رویزیونیسم خروشچفی قرار میگیرد و در این باره ما در ارگان مردم چنین

میخوانیم :

" مذاکرات ماه مه سال گذشته و ژوئن امسال میان سران دوکشور اتحاد شوروی و ایالات متحده گام بسیار مهمی در راه حفظ تحکیم صلح بود... مذاکرات اخیر میان لئونید برژنف و نیکسون... بر سر آن مورد است که با توافقی متقابل، شیوه‌هایی از عرصهٔ مبارزه طرد شوند (مثلا توسل به زور برای حل مشکلات بین المللی و تهدید به استعمال نیروهای اتمی و...) و شیوه‌هایی به عرصهٔ مبارزه وارد گردند (مثلا بسط مناسبات تجاری، توافق برای استفاده صلح آمیز از انرژی اتمی و...)".
(مردم شماره ۹۸ - تیر ۱۳۵۲)

باز درجای دیگر :

"اگر کشورهای سوسیالیستی با پیروی از مشی خردمندانانه و به نیروی مبارزه سرسخت و پیگیر خود همزیستی مسالمت آمیز را به محافل امپریالیستی تحمیل نکنند و برای از بین بردن کانونهای تصادم محلی و کاهش وخامت بین المللی نکوشند و اجازه دهند که هر تصادم محلی به تصادم بزرگ بدل گردد، بیشک جهان جز حریق هسته‌ای عالمگیر درپیش نخواهد داشت... درجهان ما کسه سوسیالیسم رفته رفته به عامل قاطع جهانی بدل میگردد، توجه به این نکته برای نیروهای انقلابی در تنظیم چگونگی برنامهٔ محلی آنها ضرورت حیاتی دارد."



(مردم شماره ۲۹ مرداد ۴۶)

پس آنچه از این نظریه بر می‌آید این است که کشورهای سوسیالیستی با سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" خود که جز ساخت و پاخت و سازش با امپریالیسم نیست، میتوانند ماهیت جنگ طلبانه امپریالیسم جهانی را عوض کنند، ولی در این جا حزب تودهٔ ایران بخاطر سردرگمی خوانندگان کلمهٔ "تحمیل" را

می‌آورد، گویا ماهیت صلح طلبی را نیز میتوان به امپریالیسم تحمیل کرد تا آنجا که گان‌ن‌های تصادم محلی هم از بین برود. اکنون این سؤال مطرح میشود، مگر گان‌ن‌های تصادم جز تصادم خلق‌های کشورهای دریند و عقب مانده با امپریالیسم است؟ کشورهای امپریالیستی و انحصارهای بزرگ سرمایه‌داری که سرمایه‌های کلانی را در این کشورها سرمایه‌گذاری کرده‌اند و تمام منابع زیرزمین آنها را غارت میکنند، از نیروی کار ارزان زحمتکش این خلق‌ها با حقوق ناچیزی استفاده میکنند، تولیدات کشاورزی آنها را به خواست خود قیمت‌گذاری میکنند و در نتیجه استثمار بیرحمانه خلق‌های این مناطق را دربر دارد.

آیا این خلق‌ها نباید بر علیه امپریالیسم جهانی قیام کنند، آیا خلق‌های ویتنام و کامبوج، لائوس در خاور دور ویا نیروهای انقلابی در آفریقا، آمریکای لاتین که قیام کردند و الساعه نیز در حال قیامند، را چه نوع تعبیر میکنید؟ امپریالیسم جهانی اتفاقاً خواستار است که گان‌ن‌های تصادم بوجود نیاید، زیرا این به ضرر آنهاست، این همان چیزی است که امپریالیسم طالب آن است. رویزیونیست‌های حزب توده ایران معتقدند که اگر همزیستی مسالمت آمیز بر قرار شود استقلال و آزادی ملت‌ها بخودی خود تامین میشود و دیگر نیازی به مبارزه طبقاتی و ضد استعماری نیست.

در حقیقت امر رویزیونیست‌های حزب توده همزیستی مسالمت آمیز (یا بهتر بگوییم سازش شوروی با آمریکا) را بعنوان "علاج کل" و وسیله "حل کلیه" تضادهای اجتماعی به زحمتکش ایران عرضه میدارند. بعقیده آنها همزیستی مسالمت آمیز را باید با نفی انقلاب و هرنوع مبارزه طبقاتی تامین کرد. بیدلیل نبود که رویزیونیست‌های حزب توده به خاطر مرگ کندی در آمریکا از رادیوپیک ایران و دیگر نوشته‌های خود نوحه سرائی کردند. و وی را فردی صلح طلب که خواهان دمکراسی در جهان است با آب و تاب فراوان تبلیغ کردند و با غرور نامه خروشچف را به جانسون بعنوان یک مدرک بر مدعای خود تبلیغ کردند:

"مرگ کندی ضربه سنگین است بر کلیه کسانی که امر صلح و همکاری

شوروی و آمریکا را گرامی میدارند... کندی ... میکوشید راه
حلهای مسائل بین المللی را... از راه مذاکرات بیابد.

(از نامه خروشچف به جانسون)

مگر در دوران همان گندی نبود که تجاوز به ویتنام شدت گرفت ، توطئه
بر علیه کوبا به وقوع پیوست . پس ماهیت جنگ و جنگ طلبی در ماهیت
امپریالیسم جهانی در ماهیت انحصارهای بزرگ مالی است . تا آن زمان که
امپریالیسم وجود دارد ، جنگ و تصادم موجود خواهد بود .

حزب توده ایران در واقع همان نظریاتی را تبلیغ میکند که رویزیونیستهای
چین (مائوئیستها) تبلیغ میکنند . آنها معتقدند که دیگر در اروپا
امپریالیسم وجود ندارد . و اگر هم موجود باشد چنان ضعیف است که دیگر
نام امپریالیست بدانها نمیتوان گذاشت و یا قدرت امپریالیسم آمریکا رو به
افول است . از این رو آنها " واقعیت تلخ " را در جهان دریافته اند که مثل سابق
نمیتوانند عمل کنند و از این نظرست که دست اتحاد بسوی آنها دراز میکنند .
مائوئیستها از خلقهای جهان میخواهند که مثل سابق درباره امپریالیستهای
غرب قضاوت نکنند . و بیخود نیست که مائو امپریالیسم آمریکا را تشبیه به موش
می نماید . آیا این نظرات حزب توده و مائوئیستها همان تغییر ماهیت
امپریالیسم نیست ؟

رویزیونیستهای حزب توده برای آنکه بتوانند این تغییر ماهیت امپریالیسم
را تئوریزه کنند ، همانند مائوئیستها دست به سفسطه میزنند ، و حتی بیشرمانه
نظریات خود را به جای نظریات لنین به مردم عرضه میکنند . بطور نمونه
در مقاله همزیستی مسالمت آمیز و پیشرفت اجتماعی در دنیا چنین میخوانیم :
" راه حل این مسئله را لنین نشان داده است که مضمون عمده "
آن از این قرار است کمونیستها طرفدار گسترش انقلابی از راه
جنگ نیستند ، زیرا جنگ بزرگترین بدبختی ها را برای توده های
مردم به بار میآورد . "

(صفحه ۵۵ دنیا شماره ۱ سال سوم ، فروردین ۱۳۵۵)

در صورتیکه لنین و استالین بخاطر افشاء ماهیت امپریالیسم اعلان میدارند که این امپریالیسم و سرمایه‌داری انحصاری است که به خاطر حفظ منافع و حفظ استثمار خلقها با جنگ و زور عمل میکنند . اگر خلق‌ها و زحمتگشان میتوانستند حقوق خود را به دست آورند ، هیچگاه موافق جنگ نبودند و تاریخ ثابت کرده است که هیچگاه امپریالیسم با صلح و صفا دست از استثمار و استثمار خلقها نکشیده است .

تقسیم جهان

رویزیونیستهای چینی (مائوئیستها) با آوردن تئوری سه دنیا که هرگونه مبارزه طبقاتی را مخدوش میسازد ، جهان را به سه قسمت تقسیم میکنند ، " جهان اول " ، " جهان دوم " و " جهان سوم " .

رویزیونیستهای شوروی هم شیوه جدیدی از تولید یعنی راه رشد غیر سرمایه‌داری را عرضه داشتند که بعنوان " جهان سومی " در کنار دو جهان دیگر یعنی " اردوگاه سوسیالیسم و " اردوگاه امپریالیسم " قرار دارد . لنین و استالین بعد از بوجود آمدن اولین کشور سوسیالیستی در باره تقسیم بندی جهان چنین نظر دادند :

" جهان با قاطعیت انکارناپذیری به دو اردوگاه تقسیم شده است ، به اردوگاه امپریالیسم و به اردوگاه سوسیالیسم . "

(استالین - ۱۹۱۹)

اینک این سؤال مطرح میشود ، آیا این تقسیم بندی و آوردن "کشورهای با سیستم تولیدی راه رشد غیر سرمایه‌داری " به منزله " افول قدرتهای امپریالیستی نیست ؟ آیا نفی سیاست نو استعماری امپریالیسم است که بعد از

جنگ بین الملل دوم امپریالیستها، دیگر کشورهای زیر سیطره خود را مثل سابق نمیتوانستند اداره کنند، بشکل جدیدی نه به صورت مستعمرات قدیم بلکه به نوع جدیدی اداره میکنند.

ویا تز سه دنیای مائو، مبنی بر اینکه کشورهای عقب افتاده یعنی کشورهای مستعمره سابق که به نام "جهان سوم" معرفی میشود و اعلان میگردد که حکومت‌های این کشورها با امپریالیسم در مبارزه‌اند، همان تقسیم بندی "کشورهای باسیستم راه رشد غیر سرمایه‌داری" نیست؟

گمیته مرکزی حزب توده ایران در گذشته مقالات مفصل در باره "راه رشد کشورهای غیر سرمایه‌داری" در کشورهایی مانند مصر، هندوستان، غنا و... برشته تحریر درآورده است و ضد امپریالیست بودن این حکومتها را به "اثبات" رسانده است که با اندک تفاوتی همان تقسیم بندی "جهان سوم" مائوتسه دون میباشد. طرفداری و پشتیبانی رویونیستیهای چین از حکومت‌هایی مانند محمد رضاشاه و ضد امپریالیست خواندن اینان از چه چیز نشئت میگرفت. چوئن لای نخست وزیر چین در خطاب به اشرف خواهر فاسد شاه چنین اظهار میدارد:

"کشور ایران در اواخر برای حفظ و حراست تمامیت و استقلال منابع طبیعی خود مبارزه موفقیت آمیزی را علیه کارتل‌های امپریالیستیهای غرب آغاز کرده است و پیروزی‌هایی اخذ نموده است، ما حمایت خود را از مبارزات شما اعلام کرده و صمیمانه موفقیت‌های شما را تبریک میگوئیم."

ویا در نوشته‌ای دیگر:

"ما باخرسندی تمام شاهد آن هستیم که طی سالهای اخیر دولت ایران و خلق آن تحت رهبری اعلیحضرت شاهنشاه محمد رضاشاه پهلوی در حفظ استقلال و حاکمیت ملی خود و حراست از منابع ملی و آبادانی میهن خود بیوسته به موفقیت‌های جدیدی نائل

آمده‌اند ."

(ازجمله بنام دوستی دیرینه ایران و چین - چاپ پکن)
رهبری حزب توده ایران و دبیر اول آن ، ایرج اسکندری در پیام به گنگره
۱۰ حزب کمونیست بلغارستان ، چنین میگوید :

" حزب توده ایران در عین اینکه از اقدامات ترفیخواهانه‌ای که به
منظور از بین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که در
جهت صنعتی کردن و مدرنیزه کردن کشاورزی میشود ، پشتیبانی
میکند . . . "

(مردم شماره ۶۹ سال ۱۳۴۹)

ویا در نشریه دنیا چنین میخوانیم :

" اصلاحات ارضی با افزایش علاقه نسبی دهقانان به ثمرات کار
خود و با تسریع رسوخ سرمایه‌داری درده امکانات بیشتری برای
رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستائیان فراهم میسازد . "

(دنیا دوره دوم سال ۷ شماره ۳)

ویا در مجله مسائل بین‌المللی حزب توده در باره سیاست شاه چنین می‌آید :
" این تغییر مشی زمامداران ایران ، هم از لحاظ شکل و هم از لحاظ
محتوی امری مثبت است . . . و به تحکیم استقلال سیاسی کشور و
کسب استقلال سیاسی و اقتصادی کمک میکند . "

(مجله مسائل بین‌المللی شماره ۶ صفحه ۱۲)

یک مقایسه کوتاه در این نظریات ، قرابت حزب توده را با رویزیونیستهای
چین نشان میدهد . و هم اکنون نیز همین عقیده را تبلیغ میکنند . در مردم
ارگان حزب توده ایران چنین میخوانیم :

" در مقاله راه " رشد سرمایه‌داری و یا غیرسرمایه‌داری ؟ " سیستم
جهانی سوسیالیستی به عامل قاطع تکامل تاریخ بشر تبدیل شده
است و لذا امکانات واقعی بوجود آمده است که با طی مراحل واسط

بسوی جامعه عاری از بهره کشی و طبقات برویم که آنرا اندیشمندان مبارز مذهبی ما " نظام توحیدی " ، " نظام مکتبی " ، " نظام قسط اسلامی " مینامند و مارکسیستها طبق تعاریف و مقدمات علمی و منطقی خود ، آنرا نظام سوسیالیستی و کمونیستی نام میگذارند . این مراحل واسط که ما آنرا راه رشد غیر سرمایه داری نام میگذاریم (مردم - شماره ۱۱۶ دوره ۷ سال اول ۲۲ آذر ۱۳۵۸)

مسئله در این نوشته از مراحل واسط صحبت میشود ولی مارکسیسم - لنینیسم فقط یک فرم از مراحل واسط برای رسیدن به جامعه کمونیستی ، یعنی جامعه ای که استثمار انسان از انسان معنائی ندارد و کلمه دارا و فقیر از جامعه رخت بر می بندد و خرافات و مذهب به موزه تاریخ سپرده میشود ، میشناسند . رسیدن به این نوع جامعه بی طبقه فقط توسط دیکتاتوری پرولتاریا امکان پذیر است ، که در دوران گذار ، راه رسیدن به این جامعه را هموار میسازد . و این دوران های گذار عبارتند از " حکومت جمهوری دمکراتیک توده ای " و " حکومت سوسیالیستی " . در این دوران گذار بورژوازی سرکوب میشود ، ارتش و پلیس و دادگستری و سایر ارگانهای دولتی درهم شکسته میشود و به جای آنها ارتش توده ای و غیره جای نشین میگردد . دیکتاتوری پرولتاریا به معنای درهم شکستن ماشین دولتی است . دیکتاتوری پرولتاریا اساسی ترین وسیله تحول بنیادی و همه جانبه در همه شئون حیات جامعه در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و طرز زندگی و تربیت کمونیستی توده ها و بنای جامعه سوسیالیستی است . دیکتاتوری پرولتاریا افزار عمده سیاسی برای ساختمان سوسیالیسم است . دوران گذار فقط و فقط توسط دیکتاتوری پرولتاریا امکان پذیر است و شالوده و بنیان اساسی آنرا اتحاد طبقه کارگر با دهقانان به رهبری پرولتاریا تشکیل میدهند ، و نیروی رهبری کننده اساسی آن در این سیستم ، حزب کمونیست ، این گردان پیشاهنگ طبقه کارگر است . در این دوران گذار ، توده های خلق به فرهنگ سوسیالیسم و مفاهیم مارکسیسم - لنینیسم آشنائی پیدا میکنند و فرهنگ عقب افتاده که در قیافه

سنت ها و عادات و خرافات مذهبی افشاء شده سرکوب میگردد . فلسفه ماتریالیسم و علوم وی سلاح برنده ایست که پرولتاریا توسط آن قادر میگردد ، فرهنگ عقب افتاده و ارتجاعی هیات حاکمه گذشته را سرکوب سازد . مارکس مینویسد :

" مبارزه طبقاتی ناگزیر به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد و ... دولت دوران گذار ... چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد . "

باز همانجا مردم مینویسد :

" انقلاب ملی و دمکراتیکی که در کشور ما روی داده ... قادر است دو وظیفه نام برده فوق (گذار به سوسیالیسم - توفان) را پیگیرتر اجراء کند . "

و برای اثبات نظرات خود تجارب دیگران یعنی سوریه ، لیبی ، الجزایر را مثال میزند :

" کشورهای که در راه تکامل غیر سرمایه داری گام برمیدارند ... میتوانند افول امپریالیسم را تسریع کنند . "

(تاکید از ماست - توفان)

آنچه که حزب توده ایران بعنوان دوران گذار عرضه میکند هیچ شباهتی به دوران گذار بمعنای رسیدن به سوسیالیسم ندارد . در حقیقت امرگشورهای با " راه رشد غیر سرمایه داری " همان " جهان سوم " مائوتسه دون است . مائو تسه دون بر این اعتقاد است که دولتهای " جهان سوم " ضد امپریالیست هستند و این جهان باعث ضربه زدن به امپریالیسم و در نتیجه افول امپریالیسم است . دفاع بی چون و چرای رویونیستهای چینی و شوروی و همچنین حزب توده ایران از حکومتهای " جهان سوم " مائو ویا جهانی با راه " رشد غیر سرمایه داری " که بافسطه های فراوان صورت میگیرد ، ماهیتا از منشاء ضد مارکسیستی و ارتجاعی آنها در خدمت به بورژوازی صورت میگیرد . در صورتیکه چه کسی نمی داند که کشورهای نظیر هندوستان ، مصر ، عراق و سوریه و غنا و الجزایر ، جزو حلقه های

زنجیر سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی در جهان بوده‌اند و اصولاً رهبران این کشورها هیچگاه مدافع زحمتکشان کشورهای خویش نمی‌توانند باشند. یک ملاحظه کوتاه در رقم زندانیان سیاسی و یا اعدامهای داخلی این کشورها نشان می‌دهد که تعداد طرفداران کمونیسم در ردیف اول قرار دارد. این کشورها از لحاظ اقتصادی و سیاسی کاملاً وابسته به اقتصاد و سیاست امپریالیسم جهانی هستند که بعد از جنگ جهانی دوم در حلقه نواستعماری امپریالیسم جهانی قرار گرفتند.

حزب توده مدافع سرسخت "تئوری سه جهان" که از طرف مائوتسه‌دون تنظیم شده است می‌باشد. منتها حزب توده ایران به‌خاطر تعلقات خود به شوروی مجبور است در رقابت بین دو کشور رویزیونیستی طرف شوروی را بگیرد. انورخوجه به درستی می‌گوید:

"تئوری سه جهان هم چون تئوری خروشچفی" همزیستی مسالمت آمیز" یک تئوری ارتجاعی است."

اینکه حزب توده ایران مائوئیست یا خروشچفی باشد، در ضدانقلابی بودنش تقلیل حاصل نمیشود.

نفی دیکتاتوری پرولتاریا یا آستی طبقاتی

لنین در اثر ارزنده خود "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک"

چنین مینویسد:

"یک سوسیال دمکرات هرگز و حتی یک لحظه هم نباید مبارزه ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم برضد دمکرات‌ترین و جمهوری خواه ترین بورژوازی و خرده بورژوازی از یاد ببرد، در این مسئله چون و چرا نیست. از اینجا نتیجه میشود

که باسوسیال دمکراسی باید و حتما و بدون چون و چرا، حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبهٔ شدیدطبقاتی باشد. ازاینجا چنین بر می آید که تز ماحاکی ازاینکه به اتفاق بورژوازی "باید باهم کوبید" دارای جنبهٔ موقتی است و ماموظفیم متفق را مانند دشمنی " شدید" تحت مراقبت قراردهیم.

همچنین لنین در " دولت و انقلاب میگوید :

" اپورتونیسیم معاصر در وجود نمایندهٔ عمدهٔ آن کارل کائوتسکی، مارکسیست سابق کاملاً مشمول توصیف فوق الذکر میشود که مارکس دربارهٔ نظریه بورژوازی ذکر نموده زیرا این اپورتونیسیم دایرهٔ قبول مناسبات طبقاتی را به دایرهٔ مناسبات بورژوازی محدود میکند، در داخل این دایره و در حدود آن هیچ لیبرال تحصیل کرده‌ای از قبول " اصولی " مبارزهٔ طبقاتی روگردان نخواهد بود. اپورتونیسیم بخصوص دایرهٔ قبول مبارزهٔ طبقاتی را به نکتهٔ عمده یعنی بدوران گذار سرمایه‌داری به کمونیسیم، به دوران سرنگونی و محو کامل بورژوازی نمی رساند.

ولی رویزیونیستهای معاصر (مائوتیستها) و رویزیونیستهای خروشچفی بر خلاف این نظرات لنین هستند. بطور مثال :
مائوتسه دون در سال ۱۹۵۷ در جزوهٔ حل صحیح تضادهای درون خلق چنین میگوید :

" در کشورما تضادهای بین طبقهٔ کارگر و بورژوازی ملی از جمله تضادهای درون خلقند. . . . "

و یا :

" بورژوازی و خرده بورژوازی ناگزیر به بیان نظریات و ایدئولوژی خود هستند. آنها بدون تردید با سرسختی و به عناوین مختلف در مسائل سیاسی و ایدئولوژیک سربلند خواهند کرد. . . . مانباید

از تشبث به جبر و زور، از سر بلند کردن آنها جلوگیری کنیم . . . "

و در جای دیگر در مقاله حل صحیح تضادهای درون خلق چنین آمده است :

" دیکتاتوری در درون خلق قابل اجرا نیست ، خلق نمیتواند بخش دیگر را سرکوب کند . "

مائوتسه دون در باره قدرت دولتی چنین مینویسد :

" دستگاه دولتی که از ارتش ، پلیس و دادگستری شامل میشود افزاری است که طبقه‌ای طبقه دیگر را به وسیله آن در فشار میگذارد . دستگاه دولتی نسبت به طبقات دشمن ، افزار فشار است . در اینجا زور است نه مدارا . . . ماسیاست مدارا را فقط در درون خلق بکار می بریم . "

(درباره دیکتاتوری پرولتاریا- مائوتسه دون)

از طرف دیگر مائوتسه دون معتقد است که دستگاه دولتی . . . افزاری است که طبقه‌ای طبقه دیگر را به وسیله آن در فشار میگذارد و دستگاه دولتی چین در دست خلق است که در میان آنها دمکراسی برقرار میباشد .

نظر مائو درباره خلق چنین است :

" خلق عبارت است از طبقه کارگر ، دهقان ، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی . "

(همانجا)

حال اگر دستگاه دولتی ابزار اعمال دیکتاتوری و وسیله اعمال قدرت همه جانبه ، یک طبقه بر طبقه دیگر است ، چگونه خلق که از طبقات مختلف ، از بورژوازی ملی و پرولتاریا تشکیل شده است ، میتواند بعنوان یک طبقه اعمال دیکتاتوری و قدرت کند ؟ آیا بورژوازی و پرولتاریا یک طبقه‌اند ؟ آیا این دو میتوانند دیکتاتوری طبقاتی همگون اعمال کنند ؟ پس معنای دیکتاتوری طبقاتی چیست ؟ اینجا دوبرداشت بیشتر باقی نمی ماند . یکی اینکه بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و پرولتاریا میتوانند بعنوان یک طبقه اعمال قدرت کنند . به

عبارت دیگر ماهیت و خصلت طبقاتی ، جایگاه و منافع آنان همگون است و دیگر اینکه دولت ابزار اعمال دیکتاتوری یک طبقه بر طبقه دیگر نیست بلکه ابزار اعمال قدرت چند طبقه آنتاگونیست است .

ویا در مقاله ده مناسبات (۱۹۵۶) در مناسبات هفتم چنین میخوانیم :
" کدام بهتر است تنها یک حزب داشتن ؟ آنطور که ما اکنون مسئله را میبینیم داشتن چند حزب شاید بهتر باشد . این در گذشته صادق بوده و در آینده هم بخوبی میتواند صادق باشد . این بمعنای همزیستی دراز مدت و نظارت متقابل است ."
یک تعمق کوتاه در این گفته‌ها به سهولت درک میشود که مائوتسه دون به جای دیکتاتوری پرولتاریا و دولت منتسب به این دیکتاتوری از حکومت تمام خلق صحبت میکند . در حقیقت امر حکومت تمام خلق نمیتواند حکومت پرولتاریا بر علیه طبقه بورژوازی که تضادی آشتی ناپذیر با طبقه کارگر دارند ، باشد .

لنین در سخنرانی ۱۹۱۹ در دانشگاه اسوردلف در باره دولت چنین میگوید :

" ما کلیه خرافات کهنه راحاکی از اینکه دولت مساوات همگانی است به دور می افکنیم این نیرنگ است . تا استثمار است مساوات نمیتواند وجود داشته باشد . ممکن نیست مالک با کارگر و سیر با گرسنه برابر باشند . ماشینی که دولت نامیده میشود و بنا بر افسانه‌های کهن معتقدند که قدرت همگانی است . این ماشین را پرولتاریا به دور می افکند ."

و در جای دیگر لنین میگوید :

" در شرایط صرف دفاع از آزادی ، مساوات دربقا مالکیت خصوصی برابرهای تولید ، به " همکاری " با بورژوازی خواهد انجامید و همکاری مذکور قدرت طبقه کارگر را تخریب خواهد کرد ، زیرا

معنای دیکتاتوری پرولتاریا آن است که عدم "آزادی" استثمارگران
در ادامه اجحاف و استثمار "

(سه رساله صفحه ۱۴)

لنین در اثر داهیانه خود ، دولت و انقلاب میگوید :

" دولت سازمان خاصی از نیرو ، سازمان قوه قهریه برای سرکوب
طبقه معینی است . ولی طبقه پرولتاریا چه طبقه‌ای را باید
سرکوب نماید ؟ بدیهی است که فقط و فقط طبقه استثمارگر یعنی
بورژوازی را "

از نظر مائو که برخلاف لنین است ، دولت پرولتاریائی حق ندارد بورژوازی
را سرکوب سازد . زیرا از نظر وی بورژوازی جزو نیروهای خلق است ، یعنی
تضاد وی با پرولتاریا تضادی آشتی پذیر است . و از این جهت است که وی
اصرار دارد در مبارزه با افکار و نظریات بورژوازی نباید به قهر تشبث جست و یا
در همان مقاله اعلان میدارد که یک قسمت خلق یعنی پرولتاریا حق ندارد به
قسمت دیگر خلق یعنی بورژوازی ، دیکتاتوری روا دارد . او در ادامه نوشته
خود ، بودن احزاب سیاسی بورژوازی را ضروری شمرده و حتی اعلان میدارد
که این احزاب با حزب کمونیست میتوانند همزیستی دراز مدت داشته باشند .
و حتی احزاب بورژوازی حق کنترل حزب کمونیست را دارند . کسی که کمی
آشنائی با الفبای مارکسیسم - لنینیسم را دارد بسادگی در می یابد که مائو
به طور روشن هرگونه مبارزه طبقاتی را نفی کرده و به جای آن دوستی و آشتی
طبقاتی را موعظه میکند . از نظر مائو حکومت مال همه خلق است از این رو
زحمتکشان و بورژوازی می بایست در صلح و صفا در کنار هم زندگی کنند . این
نظریات کاملا در خلاف نظر لنین و بزرگان مارکسیسم است .

رویزیونیستهای دیگر از آن جمله شوروی و نوجه‌های آن از جمله حزب توده
مدعی شدند که در دوران ساختمان سوسیالیسم احتیاجی به دیکتاتوری پرولتاریا
نیست و دولتی که در شوروی وجود دارد دولت تمام خلق است . بطوریکه حزب

توده گفته: برژنف در پراودا را با آب و تاب فراوان تبلیغ کرد:

"وظیفه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از ساختمان سوسیالیسم و ایجاد شرایطی برای گذار به کمونیسم . . . آنطوریکه تجربه دولت ما نشان داد دیکتاتوری پرولتاریا از ضرورت میافند . . . دولت همه خلقی ما که عبارت است از تکامل طبیعی دولت دیکتاتوری پرولتاریا، مبین اراده و منافع همه خلق شوروی و مدافع آن است." (تاکیداز ماست-برژنف - پراودا - ۶ نوامبر ۱۹۶۴)

رویزیونیستهای حزب توده ایران در آذر ۱۳۴۵ یک هیات نمایندگی به یوگسلاوی فرستادند و آنگاه اعلامیه صادر کردند که " پس از قطع رابطه ۱۸ ساله، مناسبات میان حزب توده ایران و جامعه کمونیستهای یوگسلاوی برقرار گردید. و در تائید اقدام خویش در شماره ۴ سال هفتم مجله دنیا در باره ساختمان سوسیالیسم در یوگسلاوی داد سخن دادند. رویزیونیستها بدون آنکه از بی شخصیتی خویش احساس شرمساری کنند مدعی شدند که قطع ارتباط میان احزاب کمونیست واز آن جمله حزب توده ایران و جامعه کمونیستهای یوگسلاوی در ۱۸ سال پیش بطور عمده معلول این ادعای " دوران تسلط کیش شخصیت" (منظور استالین) بود که میگفته حزب کمونیست یوگسلاوی رویزیونیست است.

در همین زمان است که در گزارش به گنجره هفتم جامعه کمونیستهای یوگسلاوی صریحا گفته شد:

" اتحادیه کمونیستها عامل حکومت نیست بلکه عاملی است برای پرورش وجدان اجتماعی کارگران "

(روزنامه لوموند - ۹ دسامبر ۱۹۶۴)

دفاع رویزیونیستهای حزب توده از سخنان برژنف و اتحادیه کمونیستهای یوگسلاوی دلیل روشنی است که حزب توده ایران در واقع خود همان تز دولت تمام خلقی مائوتسه دون را تبلیغ میکند. ولی هر فرد کمونیست ساده‌ای به

راحتی میفهمد که دولت همه خلق و یا عامل حکومت بعنوان حزب کمونیست در یک کشور، فقدان دیکتاتوری پرولتاریا را در بردارد. لنین میگوید:

" دولت محصول و تجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. . . دولت فقط درجائی وجود دارد که تضادها و مبارزه طبقاتی موجود است. "

(لنین - منتخبات جلد ۲ قسمت ۱ صفحه ۲۲۶)

کلی ترین تعریفی که لنین در باره دیکتاتوری پرولتاریا مینماید چنین است:

" دیکتاتوری پرولتاریا انتهای مبارزه طبقاتی نیست ، بلکه با شکلهای جدید ادامه آن است. دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقاتی پرولتاریای پیروز شده است که قدرت سیاسی را بدست گرفته و برضد بورژوازی که مغلوب شده ولی نابودنگشته و از بین نرفته و از مقاومت دست برنداشته است و مقاومت خود را تقویت کرده است ، مبارزه میکند. "

(لنین جلد ۲۴ صفحه ۳۱۱ چاپ روسی)

آنچه که مائوئیستها (رویزیونیستها) و دیگر رویزیونیستها از جمله حزب توده ایران تبلیغ میکنند ، چیزی جز نفی دیکتاتوری پرولتاریا و آشتی طبقاتی نیست . حزب توده ایران برای قبولاندن این منظور نه تنها بورژوازی ایران را خواهان دمکراسی میداند بلکه او معتقد است که در درون هیئت حاکمه محمد رضاشاه دو جناح وجود دارد که یکی از این جناحها خواهان دمکراسی است به این نوشته از ارگان حزبی آرمان توجه کنید :

" شایان ذکر است نه تنها طبقه کارگر ، دهقانان ، خرده بورژوازی روشنفکران مرفقی ، بورژوازی متوسط خواهان دمکراسی هستند بلکه حتی بخشی از طبقه حاکمه نیز مخالف دیکتاتوری فردی است. "

(نشریه آرمان - سازمان همانان - همانان - دانشنامه دمکرات - آبان ۱۳۵۵)

ویا در شمارهٔ دیگری از همان نشریه چنین می‌آید :

" وقتی در قانون مطرح است که پادشاه از مسئولیت مبری است و دولت در برابر مجلسین مسئول است . . . قانون اساسی ما دولت را در زمینهٔ ادارهٔ کشور در مقابل مجلسین مسئول میداند "

(نشریه آرمان - سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات - اردیبهشت ۱۳۵۵)
هرایرانی که کمی با سیاست سروکار داشته باشد ، میداند هیئت حاکمه ایران را بورژوازی کمپرادور و در رأس آن شاه تشکیل میداد . این هیئت حاکمه از لحاظ ماهیت ، دلالتان امپریالیستها بودند و حتی میتوانست در بین این هیات تضادهائی به نفع این امپریالیست و یا امپریالیست دیگر وجود داشته باشد ولی این تضاد درون هیئت حاکمه آنچنان تضادی نبود که بتواند جناحی را به نفع دمکراسی و طرفداری از خلق وادارد . آن چیزیکه هیئت حاکمه را به هم وحدت میداد ، جبهه‌گیری در مقابل توده‌های خلق بود . رویزیونیستهای حزب تودهٔ ایران در حقیقت این نظریهٔ رویزیونیستی را (مبنی بر اینکه) قسمتی از بورژوازی کمپرادور (یا دلالتان امپریالیستها) میتوانند در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت کنند ، از رویزیونیستهای چین اقتباس کرده‌اند . حال به نوشتهٔ خود حزب تودهٔ ایران دربارهٔ انقلاب چین توجه کنید :

" یادآوری . اینک یکی دیگر از آثار رفیق مائوتسه دون بزبان فارسی نشری یابد . اهمیت این اثر بویژه در آن است که طی اوراق اندک ، تحلیل مارکسیستی عمیق و روشنی از جامعهٔ چین داده شده و مختصات انقلاب چین توضیح گردیده است . بواسطهٔ شباهت فوق العاده زیاد مختصات جامعهٔ چین قبل از انقلاب و با جامعهٔ کنونی ایران ، این تحلیل بویژه برای مبارزان ضد استعمار در ایران دارای اهمیت علمی بزرگی است "

(انقلاب چین و حزب کمونیست چین - از نشریات حزب توده - مهر ۱۳۳۹)

" ولی چون گروه‌های مختلف بورژوازی بزرگ کمپرادور چین به

امپریالیستهای کشورهای مختلف وابسته هستند میتوانند به اندازه معینی و برای مدت معین در جبههء ضد امپریالیستی که در این لحظات بوجود می آید شرکت کنند . "

(همانجا صفحه ۱۴)

ازاینکه امپریالیستها برای غارت خلقها دائما در حال رقابت برای بدست آوردن طعمهء بیشتر از این غارت ها هستند ، روشن است ولی آن چیزیکه برای امپریالیستها قابل اهمیت است ، نگهداری این طعمه است . و تنها عاملی که میتواند خطر عمدهای برای امپریالیستهای در حال رقابت باشد ، جنبشهای ضد امپریالیستی یعنی جنبش خلقها بر علیه آنهاست . ازاین رو ست که با داشتن ماهیت رقابت برای غارت بیشتر به فوریت دست به وحدت میزنند . لنین و استالین در آثار خود بصراحت این موضوع را تصریح کردهاند . باید اضافه کرد که به قول خود چوئن لای نخست وزیر چین :

" استالین نسبت به انقلاب چین ، شک و تردید داشته و آنرا

انقلابی تیتوئی ویا در جهت آمریکائی میدانسته است . "

(مستخرجات - کمیتهء مرکزی حزب کارآلبانی)

باز آنچه که مشخص است کمینترن و استالین در دوران انقلاب چین ، مبارزات حزب کمونیست چین را انتقاد میکردند زیرا این مبارزات را بر مبنای اصول مارکسیسم - لنینیسم میدانستند . و برخورد دائمی مائو با کمینترن و حزب بلشویک شوروی ازاین امر ناشی میشد . تجربه نشان داد که نظر استالین دربارهء انقلاب چین که " سمت تیتوئی و یا جهت آمریکائی " خواهد داشت به اثبات رسید .

جالب این جاست که تر آشتی طبقات حزب تودهء ایران را مائوتسه دون در مقاله ای به نام " بگذار صد گل بشکفتد و صد مکتب رقابت کنند " و " همزیستی طویل المدت و کنترل متقابل " ، که پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی نگاشته شده میتوان یافت و چنین است :

" اکثریت قاطع عناصر بورژوازی و روشنفکرانی که از جامعه کهن برخاسته اند میهن پرست اند. آنها در راه میهن سوسیالیستی شکوفان خود حاضریه خدمتند... در زندگی سیاسی خلق ما چگونه باید صحت و سُقم گفتار و کردار را تشخیص داد، طبق موازین قانون اساسی ما... همزیستی طویل‌المدت حزب کمونیست با احزاب دمکراتیک آرزو و همچنین سیاست ماست... کنترل متقابل احزاب گوناگون نیز واقعیتی است که از مدتها پیش وجود داشته که عبارت است از تبادل نظربایکدیگروانتقادایکدیگر."

از نظرمائوتسه دون عناصر بورژوازی و روشنفکران، خواستار سوسیالیسم هستند و همچنین تصریح میکنند که همزیستی حزب کمونیست با احزاب دمکراتیک جزو سیاست و آرزوی اوست و حتی عقیده مند است که احزاب بورژوازی میتوانند حزب کمونیست را کنترل و با او تبادل نظر کنند. آیا این نظریه جوهر نظریات کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره طبقات بورژوازی و روشنفکران و قسمتی از هیات حاکمه ایران نیست؟ هرکسی با ابتدائی ترین آگاهی مارکسیستی به سهولت میتواند دریابد که رویزیونیستهای حزب توده نظریات خود را از رویزیونیستهای چین گرفته اند. مائوتسه دون صحت و سُقم گفتار و کردار را توسط قانون اساسی معیار قرار میدهد. حزب توده ایران نیز قانون اساسی را معیار قضاوت خود قرار میدهد و طبقات و اقشار و حتی شاه و مجلسین را به قانون اساسی کشور رجوع میدهد. آیا این جز فریب توده ها و جانشین کردن آشتی طبقاتی به جای مبارزه طبقاتی نیست؟

حزب توده ایران روشی را که دردوران رژیم محمد رضاشاهی اتخاذ کرده بود، هم اکنون نیز با همان شدت دنبال میکند.

حزب توده و آیت الله خمینی

رهبری حزب توده ایران پراگماتیست است . یعنی به نرخ روزنان میخورد . همانند رویزیونیستهای دیگر تابع هیچ اصول و قاعده‌ای نیست . در دوران شاه سعی داشت ثابت کند که این حزب دارای مرام و رویه اشتراکی نبوده و همچنین حزب را طرفدار مشروطیت و حکومت شاهنشاهی ایران نشان میداد . مردم ارگان حزب توده ایران چنین مینویسد :

" در کدام دادگاه ثابت شد که مرام یا رویه حزب توده ایران با مقررات ۱۳۱۰ انطباق دارد . یعنی بنا به اصطلاح قانون ۱۳۱۰ مرام و رویه‌اش اشتراکی است و یا ضدیت با سلطنت مشروطه ایران دارد ."

(مردم شماره ۶۱ سال ۱۳۴۹)

در همان زمان حزب توده نامه‌های سرگشاده‌ای به مجلسین شورای ملی و سنا می نگاشت و از نمایندگان محمدرضاشاهی در مجلسین بعنوان نمایندگان منتخب مردم و گسانیکه در مقابل مردم سوگند یاد کرده‌اند ، یاد مینمود و گاهی نیز به آنها اندرز میداد .

بعد از سقوط رژیم محمد رضاشاه و به حکومت رسیدن ملایان به رهبری خمینی ، رهبری حزب توده بدون اندکی شرم از یاد می برد که همین حزب توده در دوران شاه فراری ، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را محکوم ساخته و خمینی و دیگران را ارتجاعی و تحریک شده از طرف ارتجاع می دانسته است . و قیام ۱۵ خرداد را علیه " اصلاحات ارضی شاه و آزادیهای داده شده به زنان ایران " معرفی میکرد . اکنون تغییر چهره داده ، تسبیح و عصائی بدست میگیرد و از آخوندها ، آخوندتر میشود . پشتیبانی بدون قید و شرط خود را از حکومت

خمینی ، شورای انقلاب ، مجلس خبرگان ، دولت بازرگان و ... اعلان می‌دارد .
حزب توده ایران در این دوره سعی دارد ثابت کند که اصول اساسی اسلام در
مطابقت با مارکسیسم - لنینیسم است . برای اثبات نظریات خود از قرآن و
نهج البلاغه مدد می‌گیرد . در ارگانهای مردم چنین می‌خوانیم :

"اتحاد مارکسیست ها و مسلمانان پیرو راه امام خمینی ، در یک
کلمه ، اتحاد همه نیروهای انقلابی تنه‌اراه مقابله با ضدانقلاب
است ."

(مردم - سال اول شماره ۶-۵ آبان ۱۳۵۸)

ویا

" حزب توده ایران برنامه شورای انقلاب را تأیید میکند . این
برنامه کار از نظر حزب توده ایران در اساس خود برنامه
خوبی است که اگر بخوبی نیز اجراء شود ، گام مهمی در راه
تداوم انقلاب ، گامی بزرگ در راه پیشبرد خط امام
خواهد بود ."

(مردم سال اول - شماره ۸۷ - ۱۷/۸/۵۸)

" از این خط خمینی است که ما پشتیبانی میکنیم . صادقانه هم
پشتیبانی میکنیم و پیگیرتر پشتیبانی میکنیم ... "

(مردم سال اول - شماره ۸۱ - ۱۰/۸/۵۸)

در همین شماره تلگرام تبریکی نیز به خاطر عید قربان مخابره میکند .
حزب توده ایران مانند روزیونیستهای دیگر به تنها چیزی که می‌اندیشد
همکاری با هیئت حاکمه و بویژه آن جناحی که در هیات حاکمه اکثریت داشته
باشد ، حال این هیات حاکمه شاه باشد یا خمینی . سیاست وی با ایدئولوژی
بورژوازی اش منطبق است . برای او اصول فقط در چارچوب همکاری با
بورژوازی است . منتها همکاری ساده را طلب نمی‌نماید ، بلکه او همکاری در
چارچوب شرکت در هیات حاکمه را خواهان است .

رژیم خمینی وقتیکه زمینه را برای حمله به کردستان می چیند و تمام مطبوعات دمکراتیک را قدغن میکند، در این بین ارگان مردم نیز برای چند هفته‌ای اشتباها جزو تعطیل شدگان میشود که البته بعداً آزاد میگردد. حزب توده ایران از این امر تعجب میکند و نامه‌های استغاثه آمیزی به کمیته‌ها و دولت و وزیران مینویسد، در اینجا به نامه‌ای که به شورای انقلاب نوشته، توجه کنید!

" تمام فعالیتهای حزب توده ایران در نزدیک هفت ماهی که از انقلاب گذشته است، حزب توده ایران کوشیده است... مردم را از افتادن به دام و دسیسه‌های رنگارنگ ضد انقلاب برحذر دارد... بدین ترتیب حتی یک مورد هم نمیتوان به حزب توده ایران ایراد گرفت که از آزادیهای داده شده سوء استفاده کرده است و یا در جهت تحریک و تشویق اذهان و تضعیف جمهوری اسلامی " عمل " کرده است .

(مردم دوره هفتم شماره ۵۶ - ۵۸/۷/۱۰)

و یا همانجا در نامه‌ای به نخست وزیر چنین می آید :

" حتی یکبار هم از طرف مقامات مسئول یک ایراد و یک نشانی از اقدامات وارده از طرف دادستان انقلاب تهران داشته باشید وارد نشده است... ما اطمینان داریم که روش متین و سازنده حزب ما و روزنامه مردم مورد تأیید خود هیات وزیران است "

(تاکید از ماست)

البته روشن است که هیات حاکمه نیز به اشتباه خود پی می برد نثریه مردم آزاد میگردد. هیات وزیران بخوبی در مییابند که چنین دوستی را غمگین ساخته‌اند. با پادرمیانی هیات وزیران و مسئولین " از شاد ملی "، چند ملای از دنیا بی خبر با عجله به رفع این نقیصه می پردازند و همکاری صمیمانه دوباره آغاز می گردد.

جالب توجه است که در این زمینه همکاری طبقاتی، نمونه‌ای از گفتار مائو به

خاطر همکاری با حزب گومیندان بیاوریم . حزب کمونیست چین در این ایام سعی کامل دارد که همکاری صمیمانه با گومیندان داشته باشد ولی چیانگایچک قدرت طلب هم نمی خواهد تن به تقسیم قدرت دهد و این مسئله مائو را رنج میدهد . توجه کنید به مصاحبه مائو در سال ۱۹۳۹ :

" اما حزب کمونیست ، دشمن گومیندان نیست و گومیندان هم دشمن حزب کمونیست نیست . آنها باید متحد شوند و به یکدیگر کمک کنند نه آنکه به مقابله برخیزند یا یکی را محدود کنند . . . این روزها کسانی در مقالات خود اغلب این گفته را می آورند که " دوستان خود را غمگین مساز ، دشمنان خود را شاد منما " این سخنان روزنامه‌ای است که سردار جوفو که در عهد سلسله خانهای شرق در خدمت لیوسو بود ، به پون چون والی یویان نوشته است . در متن ، چنین می خوانیم " بهر کاری که دست می زنید نباید دوستان خود را غمگین سازید و دشمن خود را شاد کنید . "

و در همانجا در باره همکاری با گومیندان چنین میگوید :

" آنچه که مربوط به حزب کمونیست است ، ما ، دیری است روشن ساخته ایم که سیاست ما سیاست همکاری است و مانه تنها امیدواریم که این همکاری طولانی باشد بلکه برای آن سخت میکوشیم . گفته میشود که صدر کمیته نظامی چیانگایچک نیز در پنجمین پلنوم اجرائی کمیته مرکزی گومیندان اظهار داشته است که برای حل مسائل داخلی نباید به زور متوسل شود . "

(مصاحبه با خبرنگار مرکزی - ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۹ جلد دوم انتخابات مائو)

حزب توده ایران بعد از گرویدن به رویزیونیسم مثل سایر هم قطاران رویزیونیست خود هر روز بیشتر در این منجلاب فرو رفت و بالاخره تبدیل به ستون جاسوسی پنجم کشور روسیه گردید و همچنین در این دوره حزب کمونیست

چین نیز در اثر رسوخ عوامل بورژوازی در رهبری و تکامل آن باعث گردید که حزب بزرگ چین نیز به سراشیب رویزیونیسم در غلطد . رویزیونیسم خروشچفی ویا رویزیونیسم چینی " مائوئیسم " در اصل خود ، نفی دیکتاتوری پرولتاریا و آشتی طبقاتی را موعظه میکنند . ازاین روست که اختلا فریشه‌ای دراستدلالات رویزیونیستهای روسی و چینی نمیتوان یافت . هر دوی آنها علاقمند به همکاری با ابر قدرت آمریکا هستند ، منتها یکی بر روی به سر عقل آوردن امپریالیسم آمریکا و دیگری بر سر ضعف امپریالیسم آمریکا تکیه میکنند و در ماهیت امر هر دوی این نظرها می خواهند " تغییر ماهیت " امپریالیسم را به خورد توده‌های انقلابی و خلق ها بدهند . ازاین روست که رویزیونیسم حزب توده ایران نمی تواند از رویزیونیسم چین جدا باشد .

